**آن زمان کلاس چهارم ابتدایی بودم1. اسم مدرسه ما ابوذر بود و در آن زمان یکی از مدرسه‌های درجه یک شهرستان بیجار از توابع کردستان2 به شمار می‌رفت. فردا قرار بود معلم از ما امتحان تاریخ و جغرافیا3 بگیرد. همان درس‌هایی که من به اندازه کافی از آن‌ها متنفر بودم4-1. هر چه می‌خواندم یک دقیقه بعد همه را فراموش می‌کردم5-1. بالاخره روز امتحان فرا رسيد. در چهره همه دوستانم مثل خودم ترس و اضطراب را می‌خواندم4-2. معلم سرکلاس آمد و ما مثل همیشه به احترام او بلند شدیم و نشستیم. کلاس غرق در سکوت بود4-3. من قادر بودم صدای قلبم را بشنوم4-4. بعد از چند دقیقه ورقه‌های امتحانی توسط معلم بین دانش‌آموزان پخش شد. وقتی معلم ورقه مرا داد چشمانم را بستم و یک‌باره باز کردم5-2. در ورقه امتحانی حدود چهارده سؤال6 بود. سؤال اول، دوم، سوم ... تا چهاردهم را خواندم5-3. دیدم فقط جواب یکی از آن‌ها را می‌دانم مابقی را فراموش کرده بودم5-4. خُب من هم جزو یکی از دانش‌آموزان زرنگ مدرسه بودم4-5 و دوست نداشتم پیش رقبای همیشگی کم بیاورم 4-6. به همین خاطر تقلب کردم و از روی دست یکی از بچه‌ها یکی دو تا دیگر از سؤال‌ها را جواب دادم5-5. مشغول نوشتن جواب سؤال‌ها بودم که معلم روی سرم آمد و آهسته در گوش من گفت5-b-1: این کار، کار درستی نیست5-b-2. سرجایم میخ‌كوب شدم و قادر نبودم سرم را تکان دهم4-7. وقت امتحان تمام شد و معلم ورقه‌ها را جمع کرد و روز بعد نمره‌ها را آورد5-b-3. من از امتحان ... نمره، گرفته بودم 3-2 با این حال خیلی ناراحت نبودم و فقط به رفتار معلم وقتی که فهمید که من تقلب می‌کنم فکر می‌کردم. 4-8او می‌توانست جلوی بچه‌ها ورقه را از من بگیرد و پاره کند 5-c-1 ولی این کار را نکرد و آبروی مرا پیش بچه‌ها نبرد 5-b-4.**

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| **کد ها** | **گزاره ها** |  | **عناوین و مفاهیم** |
| 1 | **چهارم ابتدایی بودم1.** | | **زمان: کلاس چهارم** |
| 2 | **مدرسه‌های درجه یک شهرستان کردستان2** | | **مکان: کردستان** |
| **ما امتحان تاریخ و جغرافیا3-1 .**  **من از امتحان ... نمره، گرفته بودم 3-2** | | **واقعه: امتحان تاریخ و جغرافیا** |
| 4 | **من به اندازه کافی از آن‌ها متنفر بودم4-1.**  **در چهره همه دوستانم مثل خودم ترس و اضطراب را می‌خواندم4-2.**  **کلاس غرق در سکوت بود4-3.**  **من قادر بودم صدای قلبم را بشنوم4-4**  **خُب من هم جزو یکی از دانش‌آموزان زرنگ مدرسه بودم4-5 و دوست نداشتم پیش رقبای همیشگی کم بیاورم 4-6.**  **سرجایم میخ‌كوب شدم و قادر نبودم سرم را تکان دهم4-7.**  **با این حال خیلی ناراحت نبودم و فقط به رفتار معلم وقتی که فهمید که من تقلب می‌کنم فکر می‌کردم. 4-8** | | **احساسات: دریافت و احساس شخصی (احساس دانش آموزان/ دانش آموز)**  **تعامل/ روش بازخورد/**  **ترس از ارزیابی** |
| 5 | **به همین خاطر تقلب کردم و از روی دست یکی از بچه‌ها یکی دو تا دیگر از سؤال‌ها را جواب دادم5-5.**  **هر چه می‌خواندم یک دقیقه بعد همه را فراموش می‌کردم5-1.**  **وقتی معلم ورقه مرا داد چشمانم را بستم و یک‌باره باز کردم5-2**  **سؤال اول، دوم، سوم ... تا چهاردهم را خواندم5-3**  **فقط جواب یکی از آن‌ها را می‌دانم مابقی را فراموش کرده بودم5-4.**  **. مشغول نوشتن جواب سؤال‌ها بودم که معلم روی سرم آمد و آهسته در گوش من گفت5-b-1: این کار، کار درستی نیست5-b-2**  **وقت امتحان تمام شد و معلم ورقه‌ها را جمع کرد و روز بعد نمره‌ها را آورد5-b-3.**    **او می‌توانست جلوی بچه‌ها ورقه را از من بگیرد و پاره کند 5-c-1 ولی این کار را نکرد و آبروی مرا پیش بچه‌ها نبرد 5-b-4.**  **چهارده سؤال6 بود..** | | **شخصیت: روش معلم**  **خود آگاهی** |
|  |  | |  |

**کلاس چهارم ابتدایی بودم1 وبه مدرسه ای در یکی از شهرستانهای کردستان2 می رفتم. "ما امتحان تاریخ و جغرافیا3 داشتیم و من به اندازه کافی از آن‌ها متنفر بودم"4-1. هر چه می‌خواندم یک دقیقه بعد همه را فراموش می‌کردم5-1. در چهره همه دوستانم مثل خودم ترس و اضطراب را می‌خواندم4-2. کلاس غرق در سکوت بود4-3. من قادر بودم صدای قلبم را بشنوم4-4 وقتی معلم ورقه مرا داد چشمانم را بستم و یک‌باره باز کردم5-2. چهارده سؤال6 بود. سؤال اول، دوم، سوم ... تا چهاردهم را خواندم5-3. فقط جواب یکی از آن‌ها را می‌دانم مابقی را فراموش کرده بودم5-4. خُب من هم جزو یکی از دانش‌آموزان زرنگ مدرسه بودم4-5 و "دوست نداشتم پیش رقبای همیشگی کم بیاورم" 4-6. به همین خاطر تقلب کردم و از روی دست یکی از بچه‌ها یکی دو تا دیگر از سؤال‌ها را جواب دادم5-5 معلم روی سرم آمد و آهسته در گوش من گفت5-b-1: این کار، کار درستی نیست5-b-2. سرجایم میخ‌كوب شدم و قادر نبودم سرم را تکان دهم4-7. روز بعد نمره‌ها را آورد5-b-3. من از امتحان ... نمره، گرفته بودم 3-2 خیلی ناراحت نبودم و فقط به رفتار معلم وقتی که فهمید که من تقلب می‌کنم فکر می‌کردم. 4-8او می‌توانست جلوی بچه‌ها ورقه را از من بگیرد و پاره کند 5-c-1 ولی این کار را نکرد و" آبروی مرا پیش بچه‌ها نبرد" 5-b-4**